

# دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه 20، بخش 1

## دوم پادشاهان ۶-۸، بخش ۱

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

سلام، ما در حال ادامه مطالعه کتاب‌های پادشاهان هستیم. ما در کتاب دوم پادشاهان هستیم. در چند جلسه گذشته به بررسی خدمات ایلیا و الیشع پرداخته‌ایم، زمانی که آنها با رواج پرستش بعل در پادشاهی شمالی اسرائیل مبارزه کردند و در تلاش بودند تا خدمت، رواج، قدرت و جلال یهوه را حفظ کنند.

و امروز با مطالعه‌ی خدمت رهایی‌بخش الیشع ادامه می‌دهیم. این موضوع در فصل‌های ۶ و ۷ و آیات اول فصل ۸ آمده است.

بیایید در شروع دعا کنیم: پدر آسمانی، تو را شکر می‌کنیم که تمام تاریخ در فرمان توست

از تو سپاسگزاریم که همه چیزهایی که اتفاق می‌افتند برایت غافلگیرکننده نیستند. از تو سپاسگزاریم که تمام گستره زمان را می‌بینی. از تو سپاسگزاریم که در کار هستی، در کار التیام بخشیدن، در کار رهایی بخشیدن، در کار رهایی بخشیدن.

متشکرم. نیت شما این است که اگر حتی ساده‌ترین شرایط را برآورده کنیم، ما را مورد لطف و عنایت خود قرار دهید. و وقتی به تاریخ بشر نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که همینطور بوده است. متشکرم.

اکنون که به کتابت نگاه می‌کنیم، به ما کمک کن. با قدرت روح القدس، بگذار عمیق‌تر، کامل‌تر و زنده‌تر بفهمیم که تو چه می‌گویی. بگذار اینها صرفاً کلماتی بر صفحه کاغذ نباشند، بلکه کلماتی آتشین باشند که بر قلب‌های ما نوشته شده‌اند. به نام تو با شکرگزاری دعا می‌کنیم، آمین.

در پایان جلسه قبل، دیدیم که چگونه کتاب مقدس می‌گوید سوری‌ها حمله خود به اسرائیل را متوقف کردند.

این در فصل ۶، آیه ۲۳ بود. حال، در فصل ۶، آیه ۲۴، می‌خوانیم که بنهدد، پادشاه آرام، تمام ارتش خود را بسیج کرد و به سامره لشکرکشی کرد و آن را محاصره کرد. بنابراین، ما نمی‌دانیم. آیا این به دلیل گذشت یک سال یا بیشتر است؟ یا ما با مطالبی سروکار داریم که به ترتیب الهیاتی هستند و نه به ترتیب زمانی؟ حدس من این است که در واقع، آنچه متن قبلی می‌گفت این بود که دیگر هیچ مهاجمی، چه به این مکان و چه به آن مکان، وجود نداشت.

اما حالا بن-هدد تصمیم گرفته که بیاید و پایتخت اسرائیل را تصرف کند و کار را یکسره کند. بنابراین او می‌آید و آنجا را محاصره می‌کند. همین اتفاق قبل از آخاب هم افتاد.

و دوباره اینجاست. و محاصره یک شهر، تجربه‌ای بسیار وحشتناک بود. معمولاً شهرها به اندازه کافی آب داشتند که کاملاً ضروری بود.

اما دیر یا زود، اگر محاصره برای مدتی ادامه پیدا می‌کرد، غذا تمام می‌شد. و این تصویری است که اینجا می‌بینیم. به ما گفته شده که سر الاغ به قیمت ۸۰ شیکل فروخته می‌شد.

حال، در کتاب لاویان به ما گفته شده است که یک برده مرد به قیمت ۵۰ شیکل فروخته شد. و از کتاب هوشع می‌دانیم که هوشع همسرش را از روی زمین برده‌داری به قیمت ۱۵ شیکل خرید. اما اینجا، سر یک الاغ ۸۰ شیکل ارزش دارد.

بنابراین، ما شاهد بخشی از تراژدی‌ای هستیم که اینجا در حال رخ دادن است. پادشاه روی دیوار راه می‌رود و زنی به او نزدیک می‌شود و آن زن از پادشاه می‌خواهد که به او کمک کند. پاسخ پادشاه در آیه ۲۷ بسیار جالب است.

اگر خداوند به شما کمک نکند، از کجا می‌توانم برای شما کمک بگیرم؟ از خرمن کوبی؟ از چرخشت؟ کلمه‌ای از ناامیدی. ما این را قبلاً در فصل ۳ دیدیم، زمانی که این پادشاه، یهورام، گفت، خب، از آنجایی که ما از آب بیرون آمده‌ایم، بدیهی است که خدا ما را به اینجا آورده تا ما را نابود کند. بعداً شاهد چنین نگرشی خواهیم بود.

این از کجا میاد؟ چرا ما فرض می‌کنیم که خدا می‌خواهد ما رو بکشد؟ به تجربه من، این نتیجه گناهه. وقتی گناه من رو از خدا جدا کرده، خیلی راحت دشمن میاد و بچ بچ می‌کنه و می‌گه، آره، اون می‌خواه تو رو بکشد. اون می‌خواه زندگیت رو سخت کنه.

او می‌خواهد اوضاع را برای شما سخت کند. اما وقتی رابطه ما با او کامل، خوب و پاک باشد، می‌دانیم که او نمی‌خواهد ما را اذیت کند. او می‌خواهد ما را برکت دهد.

او نمی‌خواهد زندگی ما را سخت کند. او می‌خواهد آن را آسان‌تر کند. او طرف ماست.

اما وقتی گناه از راه رسیده و ما را از او جدا کرده است، احتمالاً می‌گوییم، او می‌خواهد مرا بگیرد. بله، این اتفاقات بد برای من افتاده است چون او دنبال من است. این حرف شیطان است.

و او اینجا با این پادشاه صحبت می‌کرده است. زن داستان وحشتناکی را برای او تعریف می‌کند. ما دو نفر، من و همسایه‌ام، توافق کردیم که فرزندانمان را بخوریم.

و بنابراین، ما مال من را خوردیم، اما حالا او مال خودش را از من پنهان کرده است. کمکم کنید. آیا این شما را به یاد چیزی می‌اندازد؟ آیا شما را به یاد داستان سلیمان و دو فاحشه می‌اندازد؟ فکر می‌کنم عمدی است.

در آنجا، شما حکمت خدادادی را برای مقابله با مشکل می‌بینید. در اینجا، پادشاه می‌گوید، من نمی‌توانم کاری در این مورد انجام دهم. من فکر می‌کنم در اینجا بین اول پادشاهان ۱۱ و دوم پادشاهان ۶ می‌بینیم که در نتیجه گناه سلیمان و تمام اتفاقاتی که از آن زمان به دنبال داشته است، شاهد نوعی زوال غم‌انگیز هستیم.

وقتی پادشاه سخنان زن را شنید، آیه ۳۰، لباس خود را پاره کرد. همینطور که از کنار دیوار می‌رفت، مردم نگاه کردند و دیدند که زیر لباسش، پلاس پوشیده است. هوم.

کیسه‌های کرباسی. این اغلب نشانه‌ای از توبه است، اما کلمات بعدی او کلمات یک گناهکار توبه‌کار نیست. او گفت، باشد که خدا با من به شدت رفتار کند، هرچند که این کار را به شدت انجام دهد.

این سوگند است. او قسم می‌خورد. خدا مرا لعنت کند اگر سر پسر شافاط الیشع امروز روی شانهایش باقی مانده باشد.

چی؟ چی؟ تقصیر الیشع است. جالب نیست؟ چقدر پیش می‌آید که وقتی توی دردرس می‌افتیم، دنبال کس دیگری می‌گردیم که سرزنشش کنیم. خب، یهورام، شاید تقصیر تو باشد.

شاید آنطور که باید به یهوه وفادار نبوده‌ای. نه، نه، تقصیر الیشع است. الیشع چه ربطی به این ماجرا دارد؟ به هر حال، این بنهدد است که آمده و آنها را محاصره کرده، اما خب، این هم از این حرف‌ها.

بفرمایید. تقصیر اونه. تقصیر اوناست.

تقصیر اوست. بی‌خیال. هرگز جای آن نیست که به رویم بیفتیم و بگویم، خدایا، آیا من اینطور هستم؟ و صدایش را بشنوم که می‌گوید، بله، در واقع، همینطور است.

چه باید بکنم؟ اما چقدر راحت می‌توانیم دیگری را به خاطر این مشکل سرزنش کنیم؟ حالا، الیشع در خانه‌اش نشسته بود و بزرگان هم کنارش نشسته بودند. پادشاه یک پیک فرستاد.

اما قبل از رسیدن او، الیشع به بزرگان گفت: «مگر نمی‌بینید که این قاتل چطور کسی را می‌فرستد تا سر مرا از بدنم جدا کند؟» «سال‌ها قبل، اخزیا نیز همین واکنش را نشان داد، زمانی که بعزبوب، خدای مگس‌ها، را به شهر فلسطینی اکرون فرستاد تا پرسد که آیا پسرش زنده می‌ماند یا نه. الیاس با فرستادگان خود ملاقات کرد و گفت: «آیا خدایی در اسرائیل وجود ندارد که برای پرسیدن آن باید به یک کشور خارجی بروید؟» و واکنش اخزیا چه بود؟ الیاس را بکشید. او را اسیر کنید.

بکشش. ما که نمی‌خواهیم حرف خدا رو بشنویم وقتی داریم خلاف نظرش زندگی می‌کنیم، مگه نه؟ ما نمی‌خواهیم نسخه واقعی برامون نوشته بشه. می‌خواهیم کس دیگه‌ای رو مقصر بدونیم.

ما می‌خواهیم خدا را به خاطر مشکلاتمان سرزنش کنیم. وقتی پیام‌آور می‌آید، در را ببندید، در را به روی او ببندید. آیا این صدای پای اربابش پشت سرش نیست؟ بله.

شما نمی‌خواهید با کسی که قبل از انجام کاری می‌داند چه کار می‌کنید، درگیر شوید. اما به نوعی، این افراد هرگز این تصویر را کاملاً درک نکرده‌اند. اگر می‌خواهید الیشا را بکشید، الیشا می‌داند که قرار است او را بکشید.

و الیشع ممکن است کاری در این مورد انجام دهد. در حالی که او با آنها صحبت می‌کرد، پیام‌رسان نزد او آمد. حال، توجه کنید که ما اینجا دنده عوض می‌کنیم.

پادشاه گفت، فکر می‌کنم این چیزی است که پادشاه به خودش گفته است. اما ممکن است چیزی باشد که او به پیک گفته تا به او بگوید. ما کاملاً نمی‌دانیم.

پادشاه گفت، دوباره این اتفاق افتاد. این بلا از جانب خداوند است. چرا باید بیشتر از این منتظر خداوند بمانم؟ حال، اگر در تمام این جلسه، یا گروهی از جلسات، این مطالعه با من بوده باشید، می‌دانید چیزی که بارها و بارها گفته‌ام چیست: در زبان عبری، کلمه «انتظار» مترادف با «اعتماد» است. پس او چه می‌گوید؟ این بلا از جانب خداوند است.

پس چرا باید به او اعتماد کنم تا مرا نجات دهد؟ اینجا هم، می‌بینید، یهوه آمده تا مرا نجات دهد. بنابراین من به او اعتماد نمی‌کنم که مرا نجات دهد. بن حداد اینجا شهر ما را محاصره کرده و ما را در این وضعیت وحشتناک، وحشتناک قرار داده است.

چون یهوه او را فرستاده است. بنابراین، من به یهوه اعتماد نخواهم کرد. دوستان، ما باید در این نوع موقعیت‌ها چاره‌ای بیندیشیم.

کتاب مقدس به ما نمی‌گوید که یهوه بن-هداد را فرستاده است. شاید فرستاده باشد، اما کتاب مقدس این را به ما نمی‌گوید.

به سادگی می‌گویند بن حداد تصمیم گرفت به همسایه‌اش حمله کند. پس این نکته‌ی اول است. وقتی مشکلاتی برایتان پیش می‌آید، خیلی مطمئن نباشید که خدا آنها را فرستاده است.

اما قبلاً گفته‌ام، و می‌خواهم دوباره بگویم: هیچ اتفاقی برای ما نمی‌افتد مگر با اجازه‌ی یهوه. یهوه در آسمان‌ها ننشسته است و نمی‌گوید، او، خدای من، به این نگاه کن. او، انتظار نداشتیم که چنین کاری بکنند.

خب، حالا من تعجب می‌کنم که چطور می‌خواهند از این مخمصه خلاص شوند. نه، نه. از طرف دیگر نباید فکر کنیم که خدا گفته است اسوالد به یک دست شکسته نیاز دارد.

من حاضرم دستش را برایش بشکنم. این خدای ما نیست. وقتی با مشکلی مواجه می‌شویم، اول از همه، خدا را مقصر ندانیم.

اما دوم، بدانید که اگر این اتفاق برای شما افتاده است، با اجازه او افتاده است و او می‌تواند شما را از آن عبور دهد. بنابراین، یورام می‌گوید، خب، یهوه بن حداد را فرستاده است، و من دیگر به یهوه اعتماد نخواهم کرد. خب، یک دقیقه صبر کنید.

اگر یهوه آن را فرستاده باشد، هدفش چه بوده است؟ خب، هدف او نابودی ما بود. نه، نه. هدف خدا هرگز نابودی ما نیست.

هدف او پاک کردن ما، تهذیب ما، هدایت ما به توبه و تغییر مسیر ماست. بله، الان وقتشه. پروردگارا، اگر این مرد را علیه ما فرستادی، اگر این بلا را فرستادی، پس پروردگارا، چگونه می‌خواهی ما را نجات دهی؟ چگونه می‌خواهی در زندگی ما کار کنی؟ چگونه می‌خواهی ما را به توبه و تغییر واداری؟ اما این هرگز در ذهن او نبود.

پیام‌رسان را بکش. آیا آنجا بوده‌ای؟ آیا آنجا هستی؟ آیا در دردمس افتاده‌ای؟ خداوند را سرزنش نکن. به او اعتماد کن که چه او باعث آن شده باشد و چه اجازه داده باشد، می‌تواند تو را از آن عبور دهد. اگر می‌خواهی، به سوی او بازگرد. بگذار او نسخه‌اش را برای شرایطت به تو بدهد و به تو اجازه دهد به سرزمین‌های وسیع زندگی جدید قدم بگذاری. به همین دلیل است که عیسی آمد.

تا قدرت خدا در زندگی ما هیچ محدودیتی نداشته باشد. بنابراین، الیشع پاسخ داد، به کلام خداوند گوش فرا دهید. این فصل هفتم، آیه اول است.

خداوند چنین می‌گوید: فردا همین موقع، دریایی از بهترین آرد به قیمت یک مثقال فروخته خواهد شد. یک پیمان و دو پیمان جو را به قیمت یک مثقال در دروازه سامره تصور کنید. و حالا می‌بینیم که پادشاه چه کسانی را دور خود جمع کرده بود.

افسری که پادشاه به بازویش تکیه داده بود به مرد خدا گفت: «ببین، حتی اگر یهوه دریچه‌های آسمان را باز کند، که البته نمی‌کند، چون می‌خواهد ما را بگیرد، آیا چنین چیزی ممکن است؟ الیشع پاسخ داد: «تو آن را

با چشمان خودت خواهی دید، اما از آن نخواهی خورد.» خدای من. وقتی خدا به تو وعده‌ای می‌دهد، آن را باور کن، در آن تردید نکن.

وقتی خدا زندگی جدیدش را به تو پیشنهاد می‌دهد، او، قبولش کن. تو می‌گویی که او نمی‌توانست این کار را انجام دهد. این امکان‌پذیر نیست.

زندگی من آشفته است. من در حال ویرانی هستم. خدا نمی‌توانست چنین کاری بکند.

او، دوستان، او می‌تواند. او می‌تواند. در طول هزاره‌ها، داستان‌های بی‌شماری از راه‌هایی که خداوند زندگی‌های شکسته و ویران شده را نجات داده و آنها را احیا کرده است، وجود دارد.

باورش کن. او، یهوه نمی‌توانست این کار را بکند. بله، او می‌توانست. باور کن.